

The Study of the Nature of Mythical Space in Ernst Cassirer's Views

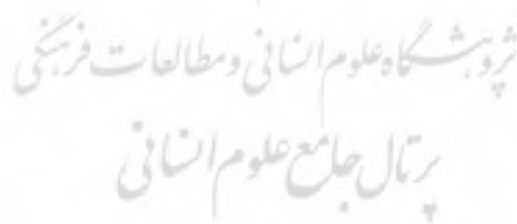
Majid Reza Moghanipour^{*}

Assistant Professor, Department of Art, Faculty of Art And Architecture, Shiraz University, Shiraz, Iran

Abstract

Ernst Cassirer, a Neo-Kantian philosopher, believes that myth is one of the primary and most important cognitive forms. To get a grasp on being, humans have not begun from a conceptual knowledge overnight, rather they have long spent their lives on acquiring basic knowledge. This basic human knowledge is known as mythical knowledge. In this type of knowledge, perceptions and formed-world have certain characteristics that cannot easily be perceived and affirmed by today's theoretical knowledge. Therefore, such characteristics should be studied within a mythical cognitive framework. In mythical knowledge, such components as space, time, and numbers are known as perceptual mediators. This research investigated the nature and principles that form the mythical space and its objective embodiment compared with sensory perception and geometric spaces. In so doing, Ernst Cassirer's works were studied thoroughly and objective instances of mythical space were reviewed in ancient civilizations. Moreover, the place, rules, and patterns governing the formation of mythical knowledge and its spatial embodiment were studied and such space's characteristics were compared with sensory perceptions and abstract geometrical spaces.

Keywords: Ernst Cassirer, Mythical Knowledge, Mythical Space, Epistemology, Symbolic Form



مطالعه ماهیت «فضای اسطوره‌ای» برمبنای آرای ارنست کاسیرر

مجیدرضا مقنی پور

استادیار بخش هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

moghanipour@shirazu.ac.ir

چکیده

«اسطوره» از منظر ارنست کاسیرر، فیلسوف بزرگ نوکانتی، یکی از اولین و مهم‌ترین فرم‌های شناختی است. انسان برای آگاهی از هستی، به یکباره از فرم عقلی شناخت آغاز نکرده و پیش از آن، دوره‌ای طولانی از زندگی خویش را با معرفتی ابتدایی سر کرده است که این فرم آغازین معرفت انسانی با عنوان «آگاهی اسطوره‌ای» معرفی می‌شود. ادراکات و جهان شکل‌یافته در این فرم از آگاهی محتواها و ویژگی‌هایی دارد که فهم و پذیرش آنها با معیارهای دانش نظری امروز چندان آسان نیست؛ بنابراین، این محتواها را باید در چهارچوب دستگاه شناختی اسطوره‌ای مطالعه کرد. در آگاهی اسطوره‌ای مقوله‌هایی مانند «فضا»، «زمان» و «عدد» با عنوان «واسطه‌های ادراکی» معرفی می‌شود. مسئله اصلی در این مقاله، شناسایی ماهیت و اصول شکل‌دهنده «فضای اسطوره‌ای» و نیز نوع تجسم عینی آن در مقایسه با فضای ادراک حسی و فضای هندسی است. برای رسیدن به این هدف، با مطالعه دقیق آثار کاسیرر و بررسی مصداق‌های عینی این فضا در تمدن‌های کهن، علاوه بر بررسی جایگاه، قوانین و الگوهای حاکم در شکل‌گیری و نوع تجسم فضا در آگاهی اسطوره‌ای، مقایسه‌ای نیز از ویژگی‌های این فضا با فضای ادراک حسی و فضای انتزاعی هندسی انجام گرفته است.

واژگان کلیدی: ارنست کاسیرر، آگاهی اسطوره‌ای، فضای اسطوره‌ای، شناخت‌شناسی، فرم سمبلیک

۱. مقدمه

تعدد فرم‌های معرفتی انسان و شناخت چهارچوب‌ها و ویژگی‌های هریک از آنها، دغدغه بنیادین ارنست کاسیرر^۱ در شکل‌دادن به مطالعات و پژوهش‌هایی متنوع، گسترده و عمیق بود. کاسیرر عمیقاً بر این باور بود که الگوهای آگاهی‌بخش انسان امروزی، تنها دوره‌ای محدود در آگاهی علمی و شکل عقلانی شناخت، سکنا گزیده است^۱ و بر همین اساس است که به‌طور طبیعی، همهٔ هویت‌های پیش از خود و غیر از خود را نیز با همین معیار ارزیابی می‌کند؛ اما همین انسان، از این حقیقت غافل است که روش‌های سیستماتیک عقلانی تنها یکی از الگوهای شناختی از هستی است^۲. به عقیدهٔ کاسیرر، شناخت شناسی^۲ عمومی (عقل‌گرا) با فرم و محدودیت‌های سنتی‌اش، اساس روش‌شناسی جامعی برای علوم انسانی ارائه نمی‌دهد؛ پس باید مباحث شناخت شناسی دامنه‌ای گسترده‌تر پیدا کند و به جای واکاوی صرف اصول و قوانین شناخت «علمی» از جهان، فرم‌های مختلف «فهم و ادراک انسانی» از یکدیگر متمایز شوند و هریک از آنها به‌لحاظ جهت‌گیری و ساختار منطقی خودشان مطالعه شوند. به‌زعم وی، تنها هنگامی که چنین ریخت‌شناسی‌ای از ذهنیت انسان ارائه شود، می‌توان امید داشت به رهیافت روش‌شناسی قابل‌اعتمادتر و واضح‌تری برای هریک از علوم انسانی دست می‌یابیم. کاسیرر همانند کانت^۳، شناخت انسانی را تنها از راه صورت‌هایی از مفاهیم ذهنی و انتزاعی میسر می‌داند که در واقع ابزارهای شناختی‌اند؛ اما راه کاسیرر در جایی از راه کانت جدا می‌شود که وی این صورت‌ها را تنها به الگوهای

عقلانی محدود نمی‌داند؛ بلکه مفاهیم و الگوهای غیرعقلانی را نیز بازیگرانی مهم در مسیر شناختی انسان می‌داند؛ زیرا «منطق آگاهی‌بخش انسانی پیوسته عقلانی نبوده است و حواس و عواطف انسانی نیز در شکل‌بخشی صورت‌های شناختی او دخیل بوده‌اند» (Cassirer, 1953: 19). به بیان دیگر، «کاسیرر ساختاری واحد برای خرد بشر قائل نیست؛ بلکه خرد را مرکب از موزاییک نیروهای گوناگون فرهنگی می‌پندارد» (موقن، ۱۳۸۹: ۳۹).

وی دامنهٔ مسئلهٔ شناخت را به قلمروهایی از تجربهٔ انسانی گسترش داد که در وهلهٔ نخست با عاطفه، تخیل و حافظه ارتباط داشتند؛ یعنی قلمروهایی که موضوع پژوهش رشته‌های متنوع علوم انسانی بودند (موقن، ۱۳۸۹: ۲۲) و طی پژوهش‌های گسترده، عمیق و ساختارمندی که در قلمروهای گوناگون انجام داد، به تدریج دریافت که فلسفهٔ سیستماتیک شناختی باید از نظریهٔ کانتی بسیار فراتر رود و تصور جهان را از یک‌سونگری علم طبیعی رها سازد و تمامی فرم‌های آگاهی‌بخش انسان را آشکار و تبیین کند. کاسیرر این شناخت تجربی و درعین حال سمبلیک را در فرم‌های تجربی «زبان»، «اسطوره»، «هنر» و «علم» جست‌وجو می‌کند. به بیان ساده‌تر، وی تلاش می‌کند تا الگوی اساساً شناختی اندیشه را که بر پایهٔ «علم» بنا شده بود، به دیگر فرم‌های سمبلیک تجربه، یعنی به زبان، هنر و اسطوره نیز تعمیم دهد و بر همین پایه، بخش اعظمی از عمر پرمایهٔ کاسیرر به معرفی این شکل‌های متفاوت شناختی سپری شد.

«اسطوره»^۴ یکی از اولین و مهم‌ترین این فرم‌های آگاهی‌دهنده است. به عقیدهٔ کاسیرر، انسان برای آگاهی از خویش و پیرامونش، به یک‌باره از فرم تعقلی شناخت آغاز نکرده است و پیش از آن، دوره‌ای

¹ Ernst Cassirer

² Epistemology

³ Emmanuel Kant

⁴ Myth

طولانی از زندگی خویش را با معرفتی ابتدایی سر کرده است که این فرم آغازین معرفت انسانی با عنوان «آگاهی اسطوره‌ای»^۱ معرفی می‌شود. شناخت و معرفت فلسفی و عقلانی بشر برای رسیدن به جایگاه امروزی، زمانی طولانی را در آن شکل از آگاهی سپری کرده است. یکی از مقوله‌هایی که در آگاهی اسطوره‌ای اهمیت فراوان دارد، تصویری است که این آگاهی از «فضا» (به مفهوم کلی آن) ارائه می‌دهد و هدف از نگارش این مقاله، شناسایی ماهیت و اصول شکل‌دهنده «فضای اسطوره‌ای» و نیز نوع تجسم عینی آن در مقایسه با فضای ادراک حسی و فضای هندسی است. برای رسیدن به این هدف، با استناد به آثار ارنست کاسیرر و به‌ویژه جلد دوم کتاب «فلسفه صورت‌های سمبلیک»^۲، علاوه بر بررسی جایگاه، قوانین و الگوهای حاکم در شکل‌گیری و نوع تجسم فضا در آگاهی اسطوره‌ای، مقایسه‌ای نیز از ویژگی‌های این فضا (از منظر کاسیرر) با فضای ادراک حسی (بینایی و بساوابی) و فضای انتزاعی هندسی انجام می‌گیرد. سؤالاتی که این مقاله در صدد پاسخ‌گویی به آنهاست، عبارت‌اند از:

- آبشخورها و اصول شکل‌دهنده فضا در آگاهی اسطوره‌ای کدام‌اند؟

- وجوه تمایز و تشابه فضای اسطوره‌ای با فضای ادراک حسی و فضای هندسی چیست؟

- تجسم عینی فضای اسطوره‌ای در چه قالب‌هایی صورت می‌گیرد؟

۲. اسطوره به‌عنوان فرم شناختی

ارنست کاسیرر، اسطوره را به‌عنوان یکی از ابتدایی‌ترین و درعین حال مهم‌ترین فرم‌های شناختی و آگاهی‌دهنده انسان عرضه می‌دارد که به‌همراه زبان، عمری طولانی به‌اندازه حیات بشری دارند. وی با

مفروض دانستن این بینش که «هر تصور و تصویری بر انسان، فرمی سمبلیک دارد» (Cassirer, 1946: 39)، بر این نظر بود که اندیشه فلسفی انسان ابتدایی با بیانی سمبلیک^۳ آغاز شد و همان انسان، شناخت خود از جهان پیرامون را به زبانی سمبلیک از طریق اسطوره‌ها بیان کرده است (کاسیرر، ۱۳۹۰ الف: ۴۱). کاسیرر منشأ اسطوره را نه از فراگردهای عقلی، بلکه از عواطف بشر می‌داند؛ اما از سوی دیگر معتقد است که همه آن نظریه‌هایی که منحصرآ عاطفه را منشأ پیدایش اسطوره می‌دانند، یک نکته اساسی را در نظر نمی‌گیرند؛ اسطوره را نمی‌توان عاطفه محض توصیف کرد؛ زیرا که اسطوره، «بیان» [سمبلیک] عاطفه است؛ بیان یک چیز، خود آن چیز نیست. اسطوره از دیدگاه کاسیرر، «عاطفه‌ای است که به تصویر مبدل شده است. مبدل شدن عاطفه به تصویر، مستلزم تغییری بنیادین است. آنچه تا به حال به‌طور مبهم و تاریک احساس می‌شد، اکنون فرم و ساختار معینی می‌گیرد و آنچه حالتی انفعالی داشت، اکنون فراگردی فعال می‌شود» (کاسیرر، ۱۳۸۲: ۱۱۴)؛ پس اسطوره با تمامی اجزای تشکیل‌دهنده آن، شکل و بیانی از شناخت و آگاهی انسانی است. عنصر اساسی که در همه شکل‌های فرهنگی [فرم‌های سمبلیک] وجود دارد و موجب تشابه در آنها می‌شود، این است که در همه آنها (یعنی در اسطوره، زبان، تصاویر هنری و شکل‌گیری مفاهیم علمی درباره جهان و درباره انسجام کیهان) نشانه، نیرویی فعال و خلاق است... حتی در ابتدایی‌ترین تجلیات اسطوره این موضوع آشکار می‌شود که در آنها با انعکاس صرف واقعیت روبه‌رو نیستیم؛ بلکه با بیانی خلاق و شاخص مواجهیم (کاسیرر، ۱۳۹۰ ب: ۷۲). به عقیده کاسیرر، تفاوت میان صورت‌های سمبلیک^۴ را نمی‌توان از میان برد؛ آنها آشتی‌ناپذیرند (Cassirer, 1953: 71) و در

³ Symbolic expression

⁴ Symbolic forms

¹ Mythical knowledge

² The Philosophy of Symbolic Forms

های منطقی هستند که از طریق آنها انبوه‌های نابسامان از ادراکات حسی به تدریج در یک سیستم تجربه، متشکل و منتظم می‌شوند. در این آگاهی، «نمایش نظم موجود در مجاورت مکانی اشیا و نمایاندن نظم موجود در توالی زمانی وقوع پدیدارها و نشان دادن انتظام پایدار کمی و عددی صور انتظام حاکم بر جهان، حاصل کارکرد این واسطه‌ها هستند (Cassirer, 1957: 126). به بیان دیگر، فضا، زمان و عدد در آگاهی علمی، اصول محض شناخت انتزاعی ریاضی هستند که برای تمامی ادراکات تجربی انسان، میانجی‌اند. از این منظر، می‌توان فضا را خلئی در نظر گرفت که می‌تواند شیئی را در خود جا دهد یا از چیزی آکنده شود؛ همچنان که ارسطو فضا را با ظرف قیاس می‌کند و آن را جایی خالی می‌داند که باید پیرامون آن بسته باشد تا بتواند وجود داشته باشد و در نتیجه همواره برای آن نهایی وجود دارد (گروتز، ۱۳۷۵: ۱۸۷).

در این میان دیدگاه‌هایی نیز قابل ردیابی است که آبشخور آن متفاوت از عقلانیت محض بوده است؛ دیدگاهی که بر مبنای آن، فضا (به طور خاص فضای محافظ) دارای ارزشی خاص بوده است؛ زیرا نقطه شروع انسان برای شناخت خود و پیرامونش است. این فضا، مرکزی است که بر مبنای آن تمامی ارتباطات فضایی شکل یافته و سنجیده می‌شوند. به عقیده لویی کان^۲ در ذرات فضا نه تنها روح زنده است، بلکه فضا نمودی است از نیاز بشر نسبت به وجود. این نوع مشخص از وجود داشتن و این روح حاکم بر ساختار و پردازش فضا در طول زمان همیشه متغیر بوده و تابعی از فرهنگ بوده است (گروتز، ۱۳۷۵: ۱۸۹). این نوع دیدگاه‌ها و گرایش‌ها به فضا هم‌سویی و انطباق قابل ملاحظه‌ای با ماهیت فضای اسطوره‌ای در اندیشه کاسیرر دارد. در آگاهی اسطوره‌ای، واسطه‌های ادراکی انسان و به‌ویژه فضا، خصوصیات و کارکردهای

این میان، شدیدترین این اختلاف‌ها نیز میان فرم اسطوره و علم برقرار است^۳. ادراکات و جهان شکل یافته در اساطیر از دیدگاه کاسیرر، محتواها و ویژگی‌هایی دارد که فهم و پذیرش آنها با معیارهای دانش نظری امروز چندان آسان نیست؛ پس باید این محتواها را در چهارچوب دستگاه شناختی اسطوره‌ای بررسی کرد. کاسیرر در معرفی این فرم از آگاهی، ویژگی‌ها و محتواهایی را به ما معرفی می‌کند که اسطوره در چهارچوب این ویژگی‌ها، شناخت و ادراکات انسانی را شکل و جهت می‌بخشد.

۳. جایگاه فضا در دستگاه شناختی اسطوره‌ای

تفکر در مفاهیمی چون فضا و زمان، از موضوعات بنیادین پرسشگری متافیزیکی^۴ است. فضا در عین حال مفهومی پایه در حوزه‌ای چون معماری است. به تعبیر کانولوپولوس^۱ زمانی که انسان از بیکرانگی فضا و گریزناپذیری مرگ آگاه می‌شود، معماری در دامان بشریت زاده می‌شود. بحث متافیزیکی در اینجا، تعمق درباره فضا و کیفیات آن، محدودیت‌ها در برابر بی‌کرانگی و نیز جست‌وجوی کیفیات جاودانگی آن، با توجه به دل‌مشغولی بنیادین زندگی، یعنی مرگ است؛ بنابراین، می‌توان گفت که در بستری عینی چون معماری، متافیزیک تلاش خستگی‌ناپذیر و مداوم زیبایی‌شناسانه‌ای برای یافتن چیزی است که احتمالاً آنجاست و شاید غایت فضا در معماری باشد (آنتونیادس، ۱۳۸۱: ۹۷).

از سوی دیگر، «فضا»، «زمان» و «عدد» به عنوان واسطه‌هایی ادراکی در هر فرمی از شناخت انسانی حضور دارند. به بیان دیگر آنها «برای تمامی شناخت تجربی میانجی واقع می‌شوند» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۴۹)؛ اما ماهیت، ویژگی و کارکرد آنها در فرم‌های مختلف آگاهی، متفاوت است. برای مثال، در شناخت عقلانی و سیستماتیک علمی فضا، زمان و عدد واسطه

^۲ Louis Kahn

^۱ Kanellopoulos

این طنین بنیادی (مقدس و نامقدس) بر همه محتویات این آگاهی شامل قوانین، واسطه‌های ادراکی و ادراکات اسطوره‌ای حکم فرماست. از طریق همین تعیین دوگانه و ارزشی است که تمامی واقعیت و همه رویدادها به تدریج در شبکه‌ای از روابط اسطوره‌ای در هم تنیده می‌شوند و معرفت و شناخت اسطوره‌ای، «بر مبنای همین تقابل بنیادین، یک‌نواختی و همسان بودن محتویات هستی پیرامونی را با معرفی بعضی تفاوت‌ها در ارزش و مرتبه بر هم می‌زند و به هریک از آنها محتوا و معنایی ویژه می‌بخشد» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۶۲)؛ به طوری که تمامی واقعیت و همه رویدادها بر پایه این اصل هستی می‌یابند. این رویه اساسی دستگاه شناختی اسطوره‌ای، یعنی تقسیم اشیا و امور به مقدس و نامقدس، به هیچ وجه محدود و منحصر به آفرینش‌های صرفاً ابتدایی و اولیه آگاهی اسطوره‌ای نیست؛ بلکه این تمایز و هستی‌بخشی، حتی در تصاویر و هیئت‌های متعالی اسطوره‌ای-دینی نیز مشاهده می‌شود.^۷

این تقابل ارزشی و بنیادین بر تمامی محتویات آگاهی اسطوره‌ای و از جمله در واقعیت فضایی و زمانی نیز به کار می‌رود. یعنی واقعیت‌های مکانی و زمانی نیز در اینجا به مقدس و نامقدس تبدیل می‌شوند. بر همین اساس است که در شکل اسطوره‌ای شناخت انسانی، خصلت قداست بیش از همه در مکان‌های مقدس، روزهای مقدس و فصل‌های مقدس و در نهایت اعداد مقدس تجلی می‌یابد. بر این اساس، در فضای اسطوره‌ای، هر وضعیتی و هر جهتی از فضا، گویی لحن و محتوایی مخصوص به خود دارد. در این فضا، تمایزات صرفاً جغرافیایی، هندسی، انتزاعی (ایدئال) و تجربی وجود ندارد و به جای آن بر تمامی شهود حسی و ادراکی انسان، طنین ارزش اسطوره‌ای واحدی وجود حاکم است که بیانش را در میان امر مقدس و نامقدس می‌یابد. در اینجا، نواحی و جهات فضایی از یکدیگر متمایز می‌شوند؛ به این علت

متفاوتی را تجربه می‌کنند. فضا، زمان و عدد در فرم آگاهی دهنده اسطوره‌ای به مانند فرایند شناخت علمی به یافتن امور ثابت بنیادی نمی‌پردازند؛ همچنان که آگاهی اسطوره‌ای به قالب‌بندی مفاهیم فضا و زمان از طریق ثبات بخشیدن به پدیدارهای متغیر حسی دست نمی‌یابد. فهم ارتباط محتویات آگاهی اسطوره‌ای نیز مانند محتویات آگاهی علمی، فقط در قالب این واسطه‌ها ممکن می‌شود و اندیشه اسطوره‌ای نیز تلاش می‌ورزد که همه چیز را در قالب یک نظم مشترک فضایی و همه حوادث را به صورت یک نظم مشترک زمانی بیان کند؛ اما وجه تمایز این واسطه‌های ادراکی در این است که در آگاهی اسطوره‌ای، «فضا نقش میانجی‌گرانه را برای روحانی و معنوی کردن قلمرو اسطوره بر عهده دارند» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۵۰) و بر همین اساس است که نخستین قالب‌بندی واضح جهان اسطوره‌ای با تمایزات فضایی و زمانی آغاز می‌شود و ارتباط پیدا می‌کند.^۶ در ادامه برای شناخت بیشتر ماهیت فضای اسطوره‌ای، به معرفی شاخصه‌های اصلی این واسطه مهم ادراکی پرداخته می‌شود.

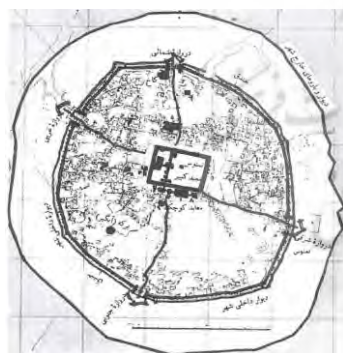
۴. فضای اسطوره‌ای و تقابل بنیادین

بر تمامی محتویات و ادراکات آگاهی اسطوره‌ای، یک اصل بنیادین و ثابت حکم فرماست که نوع و منشأ آن با اصول و خط‌مشی‌های آگاهی‌های دیگر و به ویژه شناخت علمی، تفاوت اساسی دارد؛ این محتویات و ادراکات، برای خویش قلمرو خودبسامان و خودمحسوری را تشکیل می‌دهند و همه لحن مشترکی دارند که از طریق آن، محتویات وجود تجربی و امور عام انسانی از یکدیگر متمایز می‌شوند. این لحن مشترک، بیانش را در میان امر «مقدس»^۱ و «نامقدس»^۲ می‌یابد (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۶۷ و ۱۶۸).

^۱ Holy

^۲ Unholy

فضا تقسیم می‌شود و به هریک از آنها ارزش و بار اسطوره‌ای-دینی مشخصی می‌دهد و بدین شیوه است هر تعین فضایی خاص، خصلت مشخص ایزدی یا اهریمنی، خیر یا شر به دست می‌آورد (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۷۰ و ۱۷۱). «خاور منبع نور و منشأ حیات است. باختر که جایگاه فرورفتن خورشید است، آکنده از وحشت‌های مرگ است. هرکجا که تصویری از قلمرو مردگان بیابیم که از لحاظ مکان از قلمرو و زندگان جدا و متمایز شده باشد، این قلمرو در باختر جهان جای دارد. این تقابل روز و شب، روشنی و تاریکی، زایش و مرگ به شیوه‌های بی‌شمار در تفسیر اسطوره‌ای رویدادهای ملموس حیات بازتاب یافته اند»^۵ (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۷۱). این اصلی بود که بر ساختار شکل‌گیری بسیاری از شهرهای باستانی حاکم بود (مورتگات، ۱۳۸۵). این مسئله روشن می‌سازد که چگونه حصر مکانی و فضایی مانند هر مرزبندی جدیدی که اندیشه و احساس اسطوره‌ای-دینی در فضا و مکان به وجود می‌آورد، به قلمرو فرهنگ نیز تسری پیدا می‌کند (تصاویر ۱ و ۲).



تصویر ۲. قرار گرفتن معابر و دروازه‌های شهر تاریخی هترا در چهار جهت اصلی (حسینی و فلاح مهرجردی، ۱۳۹۵)

شکل^۶ و خوب و بد، درمقابل یکدیگر قرار می‌گرفتند و بدین ترتیب می‌بینیم که سمت‌گیری صرفاً عقلائی نسبت به کیهان از مبادی سمت‌گیری اسطوره‌ای

که هریک از این نواحی و جهات، «بار معنایی» متفاوتی دارند و دارای محتوای ارزشی متمایز و متقابلی با دیگر فضاها و جهات هستند. شاید هیچ دستگاه کیهان‌شناسی‌ای هر اندازه هم ابتدایی- وجود نداشته باشد که در آن تقابل چهار جهت اصلی فضا، به نوعی تکیه‌گاه اساسی درک جهان و تبیین آن قرار نگرفته باشد. از دیدگاه اسطوره، هریک از جهت‌ها و وضعیت‌های فضایی، هویت‌هایی مستقل هستند که حیاتی از آن خود دارند و این فرایند تا جایی پیش می‌رود که اسطوره جهت‌های فضا را به «مقام خدایی» می‌رساند: خدای خاور، خدای باختر، خدای شمال، خدای جنوب، خدای جهان زیرین، خدای جهان

برین (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۷۰). در ادراک اسطوره‌ای از فضا، خاور، باختر، شمال و جنوب، فاقد آن تفاوت‌هایی هستند که در ادراک حسی-تجربی برای آنها وجود دارد. آنها واقعیت و محتوای خاص خود را دارند. یعنی هریک حیات اسطوره‌ای باطنی مستقل و مخصوص به خودی را دارند؛ زیرا طنین شاخص اسطوره‌ای مقدس و نامقدس به‌طور مختلف در میان جهات و نواحی



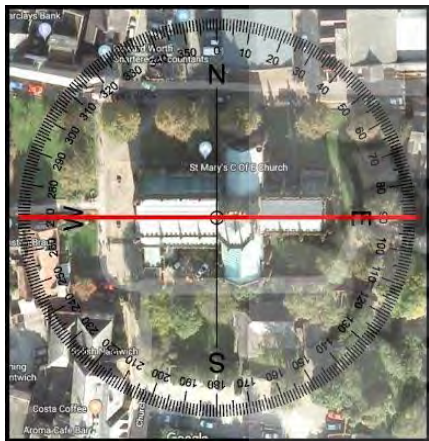
تصویر ۱. نقشه جهان و موقعیت شهرهای میان‌رودان از دید بابلیان (بلک و گرین، ۱۳۸۵)

همچنین در اندیشه یونان باستان، کرانه‌دار^۱ و بی‌کرانه^۲ به منزله متعین^۳ و نامتعین^۴، شکل‌دار^۵ و بی

^۱ Boundary
^۲ Boundless
^۳ Definite
^۴ Indefinite

^۵ Shaped
^۶ amorphous

های خود را به سوی شرق بنا می‌کردند.^۹ «جنوب مظهر روح القدس و شمال مظهر دوری و بیگانگی با خدا و ایمان و روشنایی بود. پیش از آنکه شخص غسل تعمید داده شود، رو به سوی باختر می‌کرد و شیطان و کارهایش را لعن می‌نمود. سپس رو به سوی خاور می‌کرد و ایمان خود را به مسیح اعلام می‌داشت. چهار نوک صلیب نیز به چهار جهت آسمان و کیهان یکی شمرده می‌شود. بر اساس همین طرح ساده [شکل صلیب]، سمبلیسم عمیق و ظریفی ساخته شد که گویی، کل اعتقاد درونی انسان را به بیرون بازمی‌گرداند و آن را در روابط فضایی عینیت می‌بخشد» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۷۶).

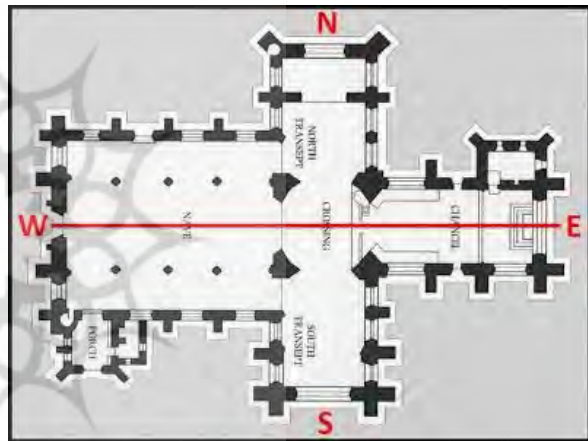


تصویر ۴. موقعیت قرارگیری کلیسای استافوردشر انگلستان

(www.mysticmasque.com)

شامل مکان‌های زمینی و جغرافیایی، محیط اجتماعی شامل نهادهای متشکل از افراد و گروه‌ها، محیط روان شناسی شامل تصاویر ذهنی مردم و محیط رفتاری مجموعه عواملی است که فرد به آن واکنش نشان می‌دهد. نکته اصلی این دسته‌بندی‌ها، تمایز بین جهان واقعی، حقیقی یا عینی اطراف انسان و جهان پدیدار شناختی است که خودآگاه یا ناخودآگاه الگوهای رفتار و واکنش‌های روحی مردم را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند (لنگ، ۱۳۸۳: ۸۷). ادراک بیننده از دو بنای کاملاً مشابه در دو محیط متفاوت تغییر می‌کند؛ بنابراین، تجربه درک یک فضا و جهت‌مندی آن را

نسبت به فضا و مکان ناشی شده است (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۷۵). به بیان دیگر، «جهت‌گیری فلسفی نسبت به کیهان از مبانی اندیشه‌ای اسطوره‌ای ناشی شده است؛ همچنان که فلسفه خود در شکل‌های ابتدایی‌اش، زاینده اسطوره بود» (ضیمران، ۱۳۷۹: ۶۲). همین سمت‌گیری اساطیری نسبت به فضا از جهان باستان به مسیحیت و نظام خداشناسی مسیحیت قرون وسطی نیز راه پیدا کرد. نقشه ساختمان کلیساهای قرون وسطی و ساختار آن، خصوصیات بارز سمبلیسم اسطوره‌ای جهات اصلی فضا را نشان می‌دهند (تصاویر ۳ و ۴). مسیحیان اولیه، مطابق با آیین‌های کهن خود، کلیساها و محراب



تصویر ۳. نمونه‌ای از سازمان‌دهی پلان کلیسا. کلیسای استافوردشر

انگلستان (www.mysticmasque.com)

البته در اینجا باید بر این نکته نیز تأکید داشت که محیط بر تجربه ادراک یک فضا اثری چشمگیر دارد. امروزه مفهوم محیط^۱ از منظرهای مختلف استفاده شده؛ به طوری که تشخیص معنای آن مشکل شده است. هرکدام از معانی به مقاصدی از محیط انتظار می‌رود، ربط دارند. در مجموع می‌توان به شکلی خلاصه بین محیط‌های کالبدی^۲، اجتماعی^۳، روان شناختی^۴ و رفتاری^۵ تمایز قائل شد. محیط کالبدی

^۱ Environment

^۲ Physical

^۳ Social

^۴ Psychological

^۵ Behavioral

گویی به هم گره خورده است. یعنی در اسطوره «جزء، همان چیزی است که کل است» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۰۷). بر همین مبناست که برای اندیشه اسطوره‌ای اهمیت هر جزئی از بدن انسان (دست، پا، ناخن، مو و...) به اندازه اهمیت کلیت یک انسان است و تمایزی میان کل و اجزا صورت نمی‌گیرد. هر خطری که جزء را (حتی به صورت منفصل) تهدید کند، کل شخص را مورد تهدید قرار می‌دهد.

در اسطوره، ویژگی و لحن کل فضایی در تک تک اجزایش پایدار می‌ماند و این لحن بر اثر تقسیم و تفکیک از میان نمی‌رود (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۰۹). بر مبنای همین قانون اسطوره‌ای، لحن و تقابل بنیادین مقدس و نامقدس بر همه تقسیم‌بندی‌های ویژه و ترکیب‌های خاصی که درون فضای اسطوره‌ای وجود دارد نیز حاکم است. به بیان دیگر، «هر صفتی که به گستره مقدس یا نامقدس فضای خاصی تعلق داشته باشد، بی‌درنگ به محتوای اشیا که در آن محل قرار دارند نیز منتقل می‌شود» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۵۰ و ۱۵۱). «برای اندیشه اسطوره‌ای رابطه میان آنچه یک شیء هست و مکانی که در آن قرار دارد، هرگز رابطه‌ای صرفاً اتفاقی و عرضی نیست؛ بلکه خود مکان، جزئی از وجود شیء است و پیوندهای باطنی با شیء برقرار می‌کند» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۶۴). در سازمان‌های توتمی^۲ تصور می‌شود اعضای یک کلون^۳ یا عشیره^۴، نه فقط با یکدیگر، بلکه همچنین غالباً با مناطقی از فضا رابطه خویشاوندی آغازین دارند. مقدم بر همه چیز، ناحیه و جهت فضایی دقیقاً مشخصی به هر کلون تعلق دارد و هنگامی که عضوی از کلون می‌میرد، دقت می‌شود او را در جهت فضایی

نمی‌توان منحصرأ در ارتباط با آن بنا در نظر گرفت؛ بلکه بایستی محیط را نیز جزئی از آن به حساب آورد (گروتز، ۱۳۷۵: ۱۳۰).

۵. فضای اسطوره‌ای و همسانی جزء با کل

آگاهی اسطوره‌ای به‌عنوان یک فرم معرفتی ابتدایی، فاقد آن طیف‌های شفاف معنایی است که شناخت عقلانی و علمی در مفهوم خود از «ابژه»^۱ خلق و ادراک می‌کند و بر پایه آن، قلمروهای پدیده‌ها و امور را از یکدیگر متمایز می‌کند و میان جهان حقیقت و جهان نمود، خط متمایزی رسم می‌کند. اسطوره از این منظر، کاملاً در حضور بی‌واسطه ابژه به سر می‌برد^۱. با کنکاش در آثار شکل‌یافته بر مبنای آگاهی اسطوره‌ای (برای نمونه در روایات اساطیری اقوام گذشته) درمی‌یابیم که اسطوره «...از تمایزاتی که در نظر اندیشه تجربی و علمی وجودشان ضرورت مطلق دارد، چیزی نمی‌داند» (کاسیرر، ۱۳۸۸: ۸۷)؛ برای نمونه، رابطه «کل» که به‌عنوان یک ترکیب در اندیشه علمی، همواره از اجزایی حاصل می‌شود و به دیگر معنی، کل ناشی از اجزایش است، در آگاهی اسطوره‌ای تصویر متفاوتی را به نمایش می‌گذارد و رابطه خاصی که اسطوره میان کل یک شیء مادی با اجزای آن قائل است، با دیدگاه علمی کاملاً متفاوت است. بر مبنای یک قانون بنیادین در آگاهی اسطوره‌ای، هیچ تمایزی میان کل با اجزایش وجود ندارد و «جزء، بی‌واسطه، همان کل است» (قاسمی، ۱۳۸۷: ۴۷). به نظر می‌رسد اسطوره فاقد شیوه تفکر تحلیل علی است و نمی‌تواند آن خط مقسمی را در اختیار داشته باشد که میان کل و جزء تمایز ایجاد کند؛ بنابراین، در این شکل شناختی، سرنوشت جزء و کل

^۲ Totem

^۳ Clone

^۴ Tribe

^۱ Object

است. در فضای ادراکی تمام عناصر با یکدیگر در ارتباطند؛ عقب، جلو، چپ، راست و... این ارتباط مرکب است و پیش از هر چیز تابع محل قرارگیری ناظر است یا به عبارتی دیگر ارتباطی است شخصی (گروتز، ۱۳۷۵: ۲۲۲ و ۲۲۳).

تعیین گره‌های^۵ فضای قاعده‌مند هندسی و ریاضی، به سادگی از فضای حسی حاصل نمی‌شوند و نمی‌توان فضای هندسی را به طریق منطقی از فضای حسی استنتاج کرد... این تفاوت به حدی است که گاه باید منظر فضای حسی را به طور غریبی وارانہ کنیم - یعنی باید آنچه را در ادراک حسی بی‌واسطه ارائه می‌شود، نفی کنیم- تا به فضای منطقی هندسه و ریاضیات محض دست یابیم. مقایسه این دو فضا (فضای حسی و فضای هندسی)، آشکار می‌سازد که رابطه میان آن دو از هر لحاظ رابطه «تزل»^۶ و «آنتی‌تزل»^۷ است (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۵۲). آنچه در یکی مسلم و اثبات شده است، در دیگری نفی و وارانہ می‌شود. «بی‌نهایت بودن»^۸، «همسانی»^۹ و «پیوستگی»^{۱۰} سه ویژگی مهم فضای تئوریک هندسی است (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۵۲)؛ اما به نظر نمی‌رسد این خصایص در ادراک حسی فضا قابل شناسایی باشد. ادراک حسی، فضای بی‌نهایت را نمی‌شناسد و از همان آغاز در محدوده فضایی مشخصی که حواس بر آن تحمیل می‌کند، محبوس می‌شود. همسان‌بودن نیز در فضای ادراک حسی معنایی ندارد. «اساس غایی همسان‌بودن فضای هندسی این است که همه عناصر آن یعنی نقطه‌ها که در آن به هم متصل می‌شوند، صرفاً وضعیت را متعین

که مخصوص کلون است و تعلق ذاتی به آن دارد دفن شود (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۶۴؛ به نقل از Howitt: 1889).

۶. فضای اسطوره‌ای در مقایسه با فضای ادراک حسی و فضای هندسی

«مقایسه»^۱ به عنوان یک روش استدلالی و شیوه تفکری گذشتگان، نقش پررنگ و تاحدودی پنهان در کاوش‌های بشر امروز نیز دارد؛ به طوری که برخی، اندیشیدن بدون مقایسه را تصورناپذیر می‌دانند. به عقیده آنها بدون مقایسه، کل تفکر و پژوهش علمی نیز تصورناپذیر است (Swanson, 1971: 31). در این بخش از مقاله به نظر می‌رسد قیاس فضای اسطوره‌ای با فضای بی‌واسطه ادراک حسی^۲ و نیز فضای قاعده‌مند هندسی^۳ بتواند تصویر جامع‌تری از ماهیت این فضا به دست دهد.

فضای ادراک حسی، یعنی فضای بینایی و بساویی بر فضای هندسی محض منطبق نیست. در واقع، این دو فضا کاملاً متمایز از یکدیگرند و به هیچ وجه نمی‌توان آنها را معادل یکدیگر تصور کرد. رابطه این دو را بولنف^۴ چنین تعریف می‌کند: اگر از تمام ارتباطات زنده فضای ادراک‌پذیر صرف‌نظر کنیم و زندگی را در آن به حد یک تصویر فهم‌پذیر تنزل درجه دهیم، آنچه باقی می‌ماند فضای ریاضی (هندسی) است. در این فضا، تمامی نقاط در یک درجه از اهمیت قرار دارند و این در حالی است که در فضای ادراکی همیشه یک مرکز وجود دارد که محل ایستادن ناظر می‌باشد و یک محور وجود دارد که تابع وضع ایستادن ناظر

⁵ Determinants

⁶ Thesis

⁷ Antithesis

⁸ Infinity

⁹ Homogeneity

¹⁰ Continuity

¹ Comparison

² Perceptual space

³ Geometric space

⁴ Bollnow

می‌کند و خارج از این رابطه، یعنی بیرون از وضعیتی که نقطه‌ها نسبت به یکدیگر دارند، هیچ محتوایی را دارا نیستند» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۵۲ و ۱۵۳). در این فضا واقعیت نقطه‌ها فقط در رابطه دوجانبه‌شان خلاصه می‌شود و این واقعیت صرفاً واقعیتی «تابعی»^۱ است و نه واقعیتی «جوهری»؛ زیرا این نقطه‌ها اساساً فاقد هرگونه محتوایی هستند و فقط روابط و نسبت‌های صوری و «ایدئال» را بیان می‌کنند؛ لذا در فضای هندسی نمی‌توان پرسید که این نقطه‌ها در وضعیت‌های مختلف چه نوع محتوایی دارند. در فضای هندسی، همسان بودن نقطه‌ها بر چیزی جز همانندی ساختاری آنها دلالت نمی‌کند که در کارکرد منطقی هدف ایدئال مشترکشان ریشه دارد؛ بنابراین، فضای همسان هندسی به هیچ وجه فضای ارائه شده به حواس نیست؛ بلکه فضایی است که به طور تئوریک ساخته می‌شود و در واقع مفهوم همسانی هندسی را می‌توان با این اصل موضوعه بیان کرد که از هر نقطه در فضا می‌توان شکل‌های مشابهی در هر اندازه دلخواه و در هر جهت ترسیم نمود (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۵۳).

از سوی دیگر، در فضای ادراک حسی هر وضعیت فضایی برای خود حالتی خاص و ارزشی ویژه دارد. فضای بینایی و بساوی بر خلاف فضای متریک هندسه اقلیدسی، غیریک‌نواخت و ناهمسان است. «جهت اصلی نسبت به اندام انسان مانند جلو، عقب، بالا، پایین، راست، چپ در هر دو فضای فیزیولوژیک [یعنی فضای بینایی و فضای بساوی] نامشابه‌اند» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۵۳؛ به نقل از Mach).

باتوجه به ویژگی‌های اشاره شده برای فضای ادراک حسی و فضای هندسی، به نظر نمی‌رسد که فضای اسطوره‌ای با هیچ یک از آنها ارتباط تنگاتنگی داشته

باشد (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۵۳)؛ هرچند که می‌توان تشابهاتی را در آنها مشاهده کرد؛ اما به زعم کاسیرر، فضای اسطوره‌ای جایی را اشغال می‌کند که حد واسط فضای ادراک حسی و فضای شناخت نظری یعنی «هندسه» است. به نظر می‌رسد که هم فضای اسطوره‌ای و هم فضای ادراک حسی به تمامی ساخته ملموس آگاهی‌اند. یعنی در هر دو فضا تمایز میان «وضعیت»^۲ و «محتوا»^۳ که شالوه ساختمان فضای هندسه محض است، هنوز شناخته نشده است و نمی‌تواند هم شناخته شود. در اینجا «وضعیت» چیزی نیست که بتوان آن را از «محتوا» جدا کرد یا آن را به منزله عنصری که مدلولی مستقل دارد، در مقابل محتوا قرار داد. «هم در فضای حسی و هم در فضای اسطوره‌ای، وضعیت تا زمانی وجود دارد که با محتوای حسی مشخص و منفردی یا با محتوایی شهودی، اشغال شده باشد» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۵۳ و ۱۵۴).

در فضای حسی، به مانند فضای اسطوره‌ای هیچ اینجا یا آنجایی، اینجا یا آنجای صرف نیست؛ همچنان که عباراتی مانند «اینجا» و «آنجا»، اصطلاحاتی برای بیان رابطه‌ای کلی که بتواند به طور این همان با محتویات گوناگون به طور مکرر ظاهر شود، نیست. در هر دو فضای حسی و اسطوره‌ای، «هر نقطه نوعی لحن خاص خود را دارد و هر عنصر خصلت متمایز خاصی دارد که نمی‌توان آن را در قالب مفاهیم عمومی توصیف کرد و تنها باید آن را بی واسطه با خصوصیات منحصر به فردش تجربه نمود» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۵۴). حدودی را که آگاهی اسطوره‌ای ایجاد می‌کند و از طریق آن به ساخت

² Condition

³ Content

¹ Functional

کیفیات درک شده یا احساس شده به تصاویر فضایی و شهود فضایی برگردانده می‌شوند» (کاسیرر، ۱۳۹۰ ب: ۱۵۵) و این ساختار خود بر مبنای دو اصل بنیادین در آگاهی اسطوره‌ای است؛ نخست «تقابل مقدس و نامقدس» و دوم «همسانی جزء با کل» و این دو اصل بنیادین، فضای اسطوره‌ای را قادر می‌سازند تا عناصر بسیار ناهمگونی را مشابه هم سازد.

بدیهی است که فرم کلی‌ای که اسطوره برای ایجاد آن تلاش می‌کند، با فرم کلی‌ای که در دانش نظری بنا می‌شود تفاوت دارد. کلیت کیهان علمی، کلیت قوانین، روابط، نسبت‌ها، کارکردها و توابع ریاضی است. گرچه در آغاز پیدایش اندیشه علمی، فضا و زمان به منزله جوهر شناخته می‌شدند، با سیر پیشرفت اندیشه علمی، این واسطه‌های ادراکی، بیش از پیش به منزله «الگوهای ایدئال» یا سیستم‌هایی متشکل از نسبت‌ها و روابط شناخته می‌شوند (کاسیرر، ۱۳۹۰ ب: ۱۵۸). در نتیجه این سیر پیشرفت، فضای هندسی به منزله ابزار و آلتی برای تبیین جهان به کار می‌رود و آنچه در این تبیین رخ می‌دهد، گنجانده شدن محتوای صرفاً حسی به قالب فضایی ایدئال است که از این طریق، محتوای حسی، شکل تازه‌ای گرفته و طبق قوانین هندسی، ادراک می‌شود (کاسیرر، ۱۳۹۰ ب: ۱۵۸). اندیشه علمی تأثرات حسی گوناگون را در یک سیستم که صرفاً از فرم‌های منطقی و شکل‌های ایدئال تشکیل شده است، به هم مرتبط می‌کند و بدین طریق یک انتظام فضایی معینی را به وجود می‌آورد؛ در اندیشه علمی، با ارجاع به جهان ایدئال شکل‌های هندسی محض، فضا متعین می‌شود و شبکه‌ای از نسبت‌ها، روابط و قوانین هندسی برپا داشته می‌شود تا به منزله معیاری برای درک و تفسیر اشیای تجربی در فضا به کار رود. بر همین اساس است که امروز «برای متعین کردن و فهم خط مستقیم،

جهان فضایی و جهان معنوی می‌پردازد، بر اساس کشف قلمرو تصاویر ثابت و تغییرپذیر در میان سیلان تأثرات حسی نیست؛ یعنی همان کاری که در هندسه و فضای هندسی صورت می‌گیرد؛ بلکه این مفصل‌بندی بر مبنای اصلی بنیادین (تمایز مقدس و نامقدس) و بر اساس محدوده وجود شخص انسان به عنوان موجودی صاحب‌اراده و در ارتباط بی‌واسطه‌اش با واقعیت صورت می‌گیرد (کاسیرر، ۱۳۹۰ ب: ۱۵۴).

از سوی دیگر، جهان‌بینی اسطوره‌ای^۱ از فضا در کل ساختاری ارائه می‌دهد که گرچه با فضای هندسی از لحاظ محتوا یکی نیست؛ اما از لحاظ فرم با ساختمان فضای هندسی و با بنانهادن الگویی کلان و در عین حال عینی مشابهت دارد. یعنی فضای اسطوره‌ای نیز الگویی دارد که به وساطت آن، عناصر ناهم‌جنس با یکدیگر مرتبط می‌شود (کاسیرر، ۱۳۹۰ ب: ۱۵۵). برای فهم این تشابه توجه به این نکته مهم است که یکی از شاخصه‌های پیشرفت شناخت سیستماتیک تعقلی، بر مبنای این فرایند بنیان نهاده شده است که همه تمایزات صرفاً حسی که ادراک بی‌واسطه حسی ارائه می‌دهد، به اختلاف‌های صرفاً فضایی و تفاوت در مقدار و اندازه فروکاسته می‌شود و این مختصات فضایی در قالب مقدارهای عددی، عرضه می‌شود و این در حالی است که در جهان‌بینی اسطوره‌ای روند مشابهی وجود دارد (کاسیرر، ۱۳۹۰ ب: ۱۵۵). یعنی از آن چیزهایی که ذاتاً غیر فضایی‌اند، نوعی بازنمایی فضایی یا رونوشت فضایی وجود دارد. از دیدگاه اسطوره در هر اختلاف کیفی‌ای، جنبه‌ای وجود دارد که در عین حال فضایی است. بدین معنی که «در تفکر اسطوره‌ای نیز همواره

^۱ Mythical worldview

دایره و کره‌ای که در تجربه می‌یابیم، آنها را با خط مستقیم ایدئال، دایره ایدئال و کره ایدئال می‌سنجیم» (کاسیرر، ۱۳۹۰:ب: ۱۶۷).

از سوی دیگر، در فضای شناخت محض (فضای ادراک حسی)، رابطه کل فضایی با جزء فضایی، شکل مادی ندارد؛ بلکه اساساً به صورت تابعی است. در فضای ادراک حسی، فضا از عناصری که به هم وصل و چسبانده شده باشند، درست نشده است؛ بلکه با عناصری بنا شده است که آنها را شرایط تشکیل دهنده فضا می‌شناسند (کاسیرر، ۱۳۹۰:ب: ۱۵۸)؛ اما ریاضی دان در جهان اندیشه علمی، خط را از رشد نقطه و سطح را از رشد خط و جسم را از رشد سطح به دست می‌آورد و این رشد نیز از قانونی خاص تبعیت می‌کند. «ریاضی‌دان شکل‌های پیچیده فضایی را از طریق تعریف تکوینشان درک می‌کند که این تعریف تکوینی شیوه و قاعده ایجاد شکل‌های فضایی را بیان می‌کند» (کاسیرر، ۱۳۹۰:ب: ۱۵۸ و ۱۵۹). در تقابل با فضای تابعی ریاضیات محض فضای اسطوره‌ای، فضایی ساختاری است. در اسطوره، کل فضایی از طریق رشد تکوینی عناصرش که طبق قاعده‌ای مشخص صورت گیرد، به دست نمی‌آید، بلکه رابطه کل فضایی با جزء فضایی رابطه‌ای صرفاً ایستا و ذاتی است که بر مبنای یک اصل اسطوره‌ای، هر قدر کل فضایی را به اجزایش تقسیم کنیم، باز در هر جزء فرم یا ساختار کل را می‌یابیم. این فرم مانند فرمی که در تحلیل ریاضی فضا به عناصر همسان و همگون تجزیه می‌شود، نیست؛ بلکه برعکس فرم کل فضای اسطوره‌ای در تک‌تک اجزایش نیز پایدار می‌ماند و بر اثر تقسیم از میان نمی‌رود. کل جهان فضای اسطوره‌ای و همراه با آن کیهان، طبق مدلی خاص و مشخص ساخته شده‌اند که این مدل یا ساختار در همه مقطع‌ها، چه خرد و چه کلان یکی است (کاسیرر،

۱۳۹۰:ب: ۱۵۹). بر همین اساس است که در فضای اسطوره‌ای سرانجام همه نسبت‌ها و روابط به این همانی یا هم‌هویتی آغازین متکی است. در اینجا یکسانی این روابط و نسبت‌ها ناشی از ایجاد تأثیر مشابه و یکسان و یا منبعث از قانونی دینامیک نیست؛ بلکه هم‌هویتی و این همانی آنها ناشی از ذات اولیه آنهاست (مقدس/نامقدس). این بینش اساسی، بیان کلاسیک خود را در ستاره‌بینی یا طالع‌بینی^۱ یافته است (کاسیرر، ۱۳۹۰:ب: ۱۵۹).

«برداشت طالع‌بینی از تأثیر روابط کیهانی بر سرنوشت انسان، بر بینش اسطوره‌ای از فضا متکی است. طالع‌بینی به نوعی این بینش اسطوره‌ای از فضا را تا عالی‌ترین درجه رشد داده است و شاید بتوان گفت که آن را به فرجامی سیستماتیک رسانده است» (کاسیرر، ۱۳۹۰:ب: ۱۶۰). بر همین اساس است که طالع‌بینی می‌تواند مجاورت در فضا را به عنوان یکی بودن وجود مطلقاً مادی ستاره و شخص تفسیر کند و فرقی نمی‌کند تا چه حد از این کل دور و به جزء نزدیک شویم؛ همچنان که تفاوتی نمی‌کند که این فرم فضایی را چقدر به قطعات خردتری تقسیم کنیم؛ زیرا که ذات حقیقی آن همواره دست‌نخورده باقی می‌ماند. آنچه در آگاهی اسطوره‌ای در پشت این روند قرار دارد، مفهوم «تقدیر» است. در آگاهی اسطوره‌ای، شکل وجود و شکل زندگی از عناصر بسیار گوناگون یا از تنیده شدن شرایط بسیار پیچیده علی به وجود نمی‌آید؛ بلکه از همان آغاز به صورت حاضر و آماده «مقدر» شده است (کاسیرر، ۱۳۹۰:ب: ۱۶۰)؛ بدین‌سان، کل حیات یک شخص به این بستگی دارد که به وقت تولدش چه ستاره‌ای از افق شرقی در حال طلوع است. به بیان دیگر، در این آگاهی «رشد» نه به عنوان تکوین و شدن، بلکه به منزله

^۱ Astrology

تداوم ساده سرنوشت و تبیین آن درک می‌شود (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۵۹). جدول ۱ ویژگی‌های کلی فضای اسطوره‌ای را در مقایسه با فضای ادراک حسی و فضای ریاضی نشان می‌دهد.

جدول ۱. ویژگی‌های کلی فضای اسطوره‌ای را در مقایسه با فضای ادراک حسی و فضای ریاضی (نگارنده)

انواع ادراک فضایی و ویژگی‌های فضایی	فضای ادراک حسی	فضای اسطوره‌ای	فضای تئوری هندسی	توضیحات
همسانی وضعیت فضایی با محتوا	×	×	✓	هم در فضای حسی و هم در فضای اسطوره‌ای، وضعیت تا زمانی وجود دارد که با محتوای حسی مشخص و منفردی یا با محتوایی شهودی، اشغال شده باشد.
پیوستگی فضایی	×	✓	✓	فرم کل فضای اسطوره‌ای در تک‌تک اجزایش نیز پایدار می‌ماند و بر اثر تقسیم، از میان نمی‌رود. فرقی نمی‌کند تا چه حد از این کل دور و به جزء نزدیک شویم یا آن را چقدر به قطعات خردتری تقسیم کنیم؛ زیرا که ذات حقیقی آن همواره دست‌نخورده باقی می‌ماند.
بی‌نهایت بودن فضا	×	×	✓	ادراک حسی و آگاهی اسطوره‌ای هیچ‌کدام فضای بی‌نهایت را در نمی‌یابد و از همان آغاز در محدوده فضایی به‌خصوصی محبوس می‌شوند.
حاکم بودن الگوی ساختاری	×	✓	✓	فضای اسطوره‌ای نیز به مانند فضای تئوریک هندسی، الگویی دارد که به واسطه آن، عناصر ناهم‌جنس با یکدیگر مرتبط می‌شود. این ساختار خود بر مبنای دو اصل بنیادین در آگاهی اسطوره‌ای یعنی: «تقابل مقدس و نامقدس» و «همسانی جزء با کل» است و این دو اصل بنیادین، فضای اسطوره‌ای را قادر می‌سازند تا عناصر بسیار ناهمگونی را مشابه هم سازد.

۷. تجسم فضای اسطوره‌ای

فضای اسطوره‌ای مانند دیگر محتواهای آگاهی اسطوره‌ای، نمود و تجسمی مختص به خود دارد که این تجسم کاملاً در ارتباط با ماهیت این فضا است. تجسم فضای اسطوره‌ای را بیش از همه می‌توان در روایات اساطیری اقوام کهن و نموده‌های مادی و غیر مادی فرهنگ‌های فولکلور^۱ اقوام مشاهده کرد. در ادامه این مقاله به معرفی دو شکل تجسم یافته فضای اسطوره‌ای در این بسترها پرداخته می‌شود:

۱-۷. تمایز قلمرویی

نخستین تمایز فضایی در آگاهی اسطوره‌ای که نمود و تجسم آن در بسیاری از روایات اساطیری

مشهود است، تمایز میان دو قلمرو از وجود است: یکی گستره و قلمرویی عادی که در دسترس عموم است و دیگری محوطه‌ای محدود و مقدس که از محیط پیرامون خود متمایز شده است و اطرافش را حصار کشیده‌اند که در برابر قلمرو نامقدس محافظت شود. در روایات اساطیری این تمایز ارزشی متمایل به این است که به صورت تصویری مجسم شود که از لحاظ فضایی متمایز و جداست و دایره وجودی ویژه خود را تشکیل می‌دهد. یعنی مکانی می‌شود که از پیرامون خود جدا شده و حدود و ثغور ثابتی پیدا کرده است (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۷۳). ورود و خروج به این مکان طبق قواعدی مشخص و مقدس صورت می‌گیرد و گذر از این قلمرو اسطوره‌ای به قلمرو

^۱ Folklore

و ابهت و تقدس آن تقریباً نزد همه اقوام رایج بوده است. «جنبه نمادین دروازه در تمام دنیا معتبر است؛ توری‌ها^۳ که مدخلی دروازه‌مانند هستند، در ژاپن مشخص‌کننده آغاز محوطه معبد مقدس هستند. قبایل آکا^۴ که در منطقه مرزی بین تایلند، برمه و لائوس زندگی می‌کنند نیز مدخل آبادی‌هایشان را با چندین مدخل دروازه‌مانند مشخص می‌کنند و در کنار این دروازه‌ها مجسمه‌هایی از چوب تراشیده به عنوان نگهبان قرار می‌دهند. همچنان که بسیاری از نقوش و تزئینات حک شده بر روی این دروازه‌ها و نیز تزئینات متعلقات بنا در تمدن‌های کهن، نماد و بازگوکننده جنبه‌ای مقدس و اسطوره‌ای آن فضاها هستند» (گروتز، ۱۳۷۵: ۵۱۴ تا ۵۱۷). می‌توان خط اندیشه‌ای ممتدی را از پرستش درگاه معبد که از لحاظ مکانی، محدوده‌ای قدسی را از جهان غیرقدسی جدا و مجزا می‌کرد، تا مفهوم حقوقی-دینی مالکیت ترسیم کرد که هر دو در راستای خطوطی مشابه، اما در قلمرو فرهنگی کاملاً متفاوت رشد کرده‌اند (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۷۷). «همان‌گونه که تقدس درگاه، به نوعی محدوده‌ای مقدس را محافظت می‌کرد، تقدس درگاه به شکل سنگ‌چین یا نصب علامت نیز، خانه و مزارع اشخاص را در برابر نقض حریم و تجاوز محافظت می‌کند» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۷۸). موانعی که انسان در احساس خود از امر مقدس ایجاد می‌کند (حصارها)، به نوعی نقطه آغازی می‌شود که از آنجا آگاهی اسطوره‌ای مرزبندی‌ها و تفکیک‌هایی در فضا به وجود می‌آورد و این مرزبندی‌ها نیز از طریق فرایندی سازمان‌دهنده و مفصل‌بندی‌کننده به کل کیهان تسری می‌یابد (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۷۹).

دیگر آن مستلزم اجرای «مناسک گذر»^۱ است (الیاده، ۱۳۷۳: ۹۳). به بیان دیگر، در اندیشه اسطوره‌ای مقدس شدن فضا هنگامی آغاز می‌شود که محدوده‌ای خاص از دیگر نواحی جدا و متمایز شود. چنین برداشتی از تقدس که به صورت قائل شدن حصار برای مکانی خاص تجلی پیدا می‌کند، در زبان دروازه پرستشگاه^۲ تبلور بیانی می‌یابد^{۱۱}. ریشه لاتین این واژه معنای «جداکردن» را می‌رساند و بر چیزی دلالت می‌کند که از پیرامون خود به نوعی متمایز شده است^{۱۲} (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۷۳).

هرکجا که آگاهی اسطوره‌ای و احساس اسطوره‌ای به محتوایی ارزش خاص می‌بخشد و نیز هرکجا که محتوایی را از سایر محتواها متمایز می‌کند و معنای ویژه‌ای برای آن قائل می‌شود، این تمایز کیفی متمایل به این است که به صورت تصویری درآید که از لحاظ فضایی متمایز و جداست. «هر محتوایی و نیز هر وضعیتی از حیات که از نظر اسطوره‌ای مهم تخصیص داده شود، از قلمرو امور روزمره و علی‌السویه خارج می‌گردد و دایره وجودی ویژه خود را تشکیل می‌دهد؛ یعنی مکانی می‌شود که از پیرامون خود جدا شده و حدود و ثغور ثابتی پیدا کرده و در میان آنها محصور گشته است» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۷۸). در بسیاری از لوحه‌های نقوش به تصاویر اساطیری مربوط به تمدن‌های کهن، این تفکیک و جداسازی فضایی قابل مشاهده است. فضا و محدوده مقدس بر مبنای همین تمایز و تفکیک فضایی، احساس اسطوره‌ای-دینی اولیه با مفهوم «درگاه» مکانی پیوند می‌یابد. درگاه، محراب، بارگاه و جایگاه، واژه‌هایی هستند که غالباً در زبان برای بیان ابهت و قداست مکانی به کار برده می‌شوند؛ به طوری که پرستش درگاه

³ Tori⁴ Aka¹ Rituals of passage² templum

۷-۲. فضای اسطوره‌ای و کالبد انسانی

پیوند فضای اسطوره‌ای با کالبد انسانی، ارتباط تنگاتنگی با قانون اسطوره‌ای «همسانی جزء با کل» دارد. از منظر آگاهی اسطوره‌ای، چنانچه نظم و ترتیب حاکم بر عناصر طبیعی و بر گردش فصول و بر ترکیب‌های موجود در اجسام یا طبع‌های نوعی انسان‌ها را مطالعه کنیم، همیشه در آنها یک الگو و نقشه اولیه می‌یابیم که از طریق آن مهر و نشان کل بر هر جزء حک شده است (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۶۰). به عقیده کاسیرر «اصطلاحات سمت‌های فضایی مانند پیش از، پس از، بالا، پایین، همگی از شهود انسان از کالبد خویش گرفته شده‌اند. به بیان دیگر، کالبد انسان و اجزای آن، دستگاه مختصاتی هستند که دیگر تمایزات فضایی به‌طور غیرمستقیم نسبت به آنها صورت می‌گیرد» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۶۱). اسطوره هرکجا کلی بیابد و بکوشد که این کل را با روش‌های خاص آگاهی اسطوره‌ای بفهمد، به این تمایل پیدا می‌کند که این کل را تصویری از کالبد انسان و اندام‌های او بداند (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۶۱). به نظر می‌رسد برای آگاهی اسطوره‌ای، دست‌کم در ادراکات ابتدایی‌اش، جهان عینی هنگامی برای انسان فهم‌پذیر می‌شود و به قلمرو مشخصی از وجود در می‌آید که همانند کالبد انسان پنداشته شود و از روی آن نسخه‌برداری شود. در بسیاری از روایات اسطوره‌ای اقوام کهن، در پاسخ به پرسش‌های بنیادین درباره منشأها، جهان و اجزای آن را المثنای کالبد انسانی می‌یابیم^{۱۳} و به‌نوعی همین المثنای بر شکل‌گیری جغرافیای اسطوره‌ای کیهان و جهان‌شناسی اسطوره‌ای حاکم بوده است.

برای این شکل از شناخت انسانی، درک تشابه‌های صرفاً ایدئال و صوری ممکن نیست؛ بلکه هر نوع تشابهی را نشانه‌ای از خویشاوندی آغازین و یکسانی

ذات اشیای مشابه می‌داند و این موضوع به خصوص درباره تشابه‌ها و همانندی‌های ساختار فضایی صادق است. یعنی در اسطوره، صرف این امکان که برخی کلیت‌های فضایی را می‌توان جزء به جزء با یکدیگر متناظر دانست، کفایت می‌کند بر اینکه آنها را هم‌ذات بداند (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۶۲). از دیدگاه اسطوره، «اشیای متشابه فقط بیان‌های مختلف یک ذات‌اند که این ذات می‌تواند ابعاد مختلفی به خود بگیرد» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۶۲). برپایه این اصل غریب، به نظر می‌رسد که اسطوره فاصله مکانی میان اشیا و پدیدار را نفی کند و در این صورت، آنچه در فاصله دور قرار دارد با آنچه در دسترس است در هم آمیخته می‌شود (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۶۲). نمونه این اندیشه را می‌توان در کالبدشکافی جادویی اقوام کهن به ویژه در تمدن‌های سومر و بابل در بین‌النهرین یافت. در این فرایند که به‌نوعی پیش‌گویی از روی امحا و احشام^۱ است، اجزای ویژه کالبد جاننداری با اجزای خاصی از جهان یکسان دانسته می‌شود (بلک و گرین، ۱۳۸۵: ۱۱۷).

به نظر می‌رسد در آغاز شکل‌گیری آگاهی اسطوره‌ای، وحدت جهان صغیر (انسان) و جهان کبیر این‌طور تفسیر می‌شود که این انسان نیست که از اجزای جهان ساخته شده است؛ بلکه این جهان است که از اجزای تن آدمی پدید آمده است (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۶۲). البته بعدها این اندیشه تعدیل می‌شود. در مجموع، می‌توان این‌گونه بیان داشت که اسطوره به‌نوعی خود را از تناظر فضایی-فیزیکی میان جهان و انسان آغاز می‌کند؛ اما در ادامه این مسیر انتقال تصویر کالبد انسان به جهان یا بالعکس، به‌رغم اهمیت بسیار زیادش، رابطه‌ای جزئی و خاص باقی می‌ماند (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۶۲).

^۱ Extispicy

درباره آنها برای کودکان خود به داستان‌سرایی می‌پردازند... معنویت جمعی ما با استفاده از استعاره‌ها در طول قرون متمادی ریشه دوانده است. بیشتر کلیساهای مسیحی به عنوان «خانه‌های خداوند بر روی زمین» انگاشته شده بودند و گنبد کلیسای سانتا‌صوفیه^۴ (مسجد ایاصوفیه) در استانبول استعاره‌ای از آسمان است^{۱۶} (آنتونیادس، ۱۳۸۱: ۷۷).

۸. نتیجه

کاسیرر «اسطوره» را به عنوان یکی از اولین و مهم‌ترین فرم‌های شناختی انسان معرفی می‌کند. به عقیده وی، انسان برای آگاهی از خود و پیرامونش، به یک‌باره از فرم عقلی شناخت آغاز نکرده و پیش از آن، دوره‌ای طولانی از حیات خویش را با «آگاهی اسطوره‌ای» سر کرده است. ادراکات و جهان شکل یافته در این فرم از آگاهی محتواها و ویژگی‌هایی دارد که فهم و پذیرش آنها با معیارهای دانش نظری امروز چندان آسان نیست. هدف از نگارش این مقاله شناسایی ماهیت و اصول شکل‌دهنده «فضای اسطوره‌ای» به عنوان یکی از واسطه‌های ادراکی در این فرم شناختی بود و برای رسیدن به این هدف، علاوه بر بررسی جایگاه، قوانین و الگوهای حاکم در شکل‌گیری و نوع تجسم فضا در آگاهی اسطوره‌ای، مقایسه‌ای نیز از ویژگی‌های این فضا [از منظر کاسیرر] با فضای ادراک حسی و فضای انتزاعی هندسی انجام گرفت.

نتیجه مطالعه آثار و پژوهش‌های ارنست کاسیرر در زمینه فلسفه شناخت، این بود که دو اصل «تقابل مقدس و نامقدس» و «همسانی جزء با کل» را می‌توان آبخورها و اصول شکل‌دهنده آگاهی اسطوره‌ای در

همان‌گونه که اشاره شد، کیفیت‌بخشیدن به فضا و قائل بودن به محتوایی برای آن، از امور بارز آگاهی اسطوره‌ای است که با این فرایند، اندیشه اسطوره‌ای به‌سوی سیستماتیک‌کردن خصوصیات فضا گام برمی‌دارد. برای نمونه، در بین‌النهرین و تمدن بابل باستان، جهان زمینی طبق رابطه‌ای که با آسمان‌ها داشت، به چهار ناحیه مختلف تقسیم شده بود: «اکد یا بابل جنوبی که سیاره مشتری بر آن حکومت می‌کرد و نگهبانش بود؛ آمورو، بخش غربی بابل که مریخ بر آن فرمان می‌راند؛ سوبارتو و ایلام که به ترتیب در شمال و خاور قرار داشتند زیر فرمان پروین و پرساووش بودند» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۶۴). در اینجا به نظر می‌آید که آن تقسیمات ابتدایی که تمامی هستی را در کالبد انسان فرافکنی می‌کرد و آن را المثنای کالبد انسانی می‌دانست، پشت سر گذاشته باشیم؛ زیرا در اینجا چشم‌انداز و منظری واقعا کیهانی (به مفهوم خاص خود) و جهان‌شمول بر بیش حسی محدود اولیه غالب شده است؛ هرچند که اصل هماهنگی اسطوره‌ای همان‌گونه که بود، باقی مانده است^{۱۴} (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۶۵).

نکته آخر اینکه تأمل در آگاهی اساطیری به‌ویژه در بحث از فضا، تنها موضوعی مربوط به گذشته نیست. آنتونیادس^۱ در «بوطیقای معماری»^۲ بر این مهم تأکید دارد که باید نسبت به تعبیر استعاره^{۳،۱۵} همه‌پذیری که از طریق تاریخ، سنت یا اساطیر به ما رسیده است، دیدگاهی پذیرا داشته باشیم؛ زیرا تنها با پذیرفتن آنهاست که می‌توان از درون برای متن اندیشمندانه یک جامعه، دست به ساخت و ساز بزینم. انسان‌ها با یادگارهای تمدنی احساس آرامش می‌کنند و به آنها افتخار می‌کنند. مردم آنها را می‌ستایند و

¹ Antoniades

² Poetics of architecture

³ Metaphor

⁴ Santa Sophia

حسینی، اکرم. و فلاح مهرجردی، مهسا. (۱۳۹۵)، «بررسی روند شکل‌گیری ساختار کالبدی-فضایی شهر هترا»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره ۱۰، ۱۶۰-۱۴۱.

ریگ ودا. (۱۳۷۲)، گزیده سرودهای ریگ ودا، ترجمه سیدمحمدرضا جلالی نائینی، تهران: نقره. سلوکور، هاری. (۱۳۷۴)، «هنر و ادبیات در اندیشه ارنست کاسیرر»، فصلنامه هنر، شماره ۲۸، ۲۸-۶۰.

شایگان، داریوش. (۱۳۷۱)، بت‌های ذهنی، خاطره ازلی، تهران: امیرکبیر.

ضیمران، محمد. (۱۳۷۹)، گذر از جهان اسطوره به فلسفه، چاپ اول، تهران: هرمس.

قاسمی، نیما. (۱۳۸۷)، «تیین علمی و تبیین دینی-اسطوره‌ای، نقد علم‌گرایی، مطابق با فلسفه اسطوره‌شناسی ارنست کاسیرر»، ذهن، شماره ۳۴ و ۳۵، ۳۴-۳۵.

کاسیرر، ارنست. (۱۳۸۲)، اسطوره دولت، ترجمه یدالله موقن، تهران، انتشارات هرمس، چاپ دوم. ----- (۱۳۸۸)، رساله‌ای در باب انسان،

ترجمه بزرگ نادرزاده، چاپ چهارم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

----- (۱۳۹۰ الف)، زبان و اسطوره، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ دوم، تهران: مروارید.

----- (۱۳۹۰ ب)، فلسفه صورت‌های سمبلیک، جلد دوم: آگاهی اسطوره‌ای، ترجمه یدالله موقن، چاپ سوم تهران: هرمس.

گروتز، یورگ. (۱۳۷۵)، زیبایی‌شناختی در معماری، ترجمه جهان‌شاه پاکزاد و عبدالرضا همایون، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

لنگ، جان. (۱۳۸۳)، آفرینش نظریه معماری، نقش علوم رفتاری در طراحی محیط، ترجمه علیرضا

نظر داشت؛ به طوری که ماهیت و ویژگی‌های فضای اسطوره‌ای کاملاً متأثر از این دو اصل و قانون بنیادین در آگاهی اسطوره‌ای است. همچنین، فضای اسطوره‌ای مانند دیگر محتواهای این آگاهی، نمود و تجسمی مختص به خود دارد که این تجسم کاملاً در ارتباط با ماهیت این فضا است. تجسم فضای اسطوره‌ای را بیش از همه می‌توان در روایات اساطیری اقوام کهن و نموده‌های مادی و غیرمادی فرهنگ‌های فولکلور اقوام مشاهده کرد. تمایز قلمرویی فضای مقدس از نامقدس و نیز همسان‌پنداری فضای اسطوره‌ای با کالبد انسانی از بارزترین نموده‌های تجسم فضای اسطوره‌ای در بسترهای روایتی و فرهنگی بود. کاسیرر، جایگاه فضای اسطوره‌ای را حد واسط فضای ادراک حسی و فضای شناخت نظری یعنی «هندسه» می‌داند. فضای اسطوره‌ای به لحاظ عدم همسانی «وضعیت» و «محتوا» و نیز بی‌نهایت‌نبودن با فضای بی‌واسطه ادراک حسی قرابت دارد و از سوی دیگر، پیوستگی فضایی و حاکم‌بودن الگوی ساختاری بر ویژگی‌های آن، این فضا را به خصوصیات فضای هندسی نزدیک می‌کند.

۹. منابع

آنتونیداس، آنتونی سی. (۱۳۸۱)، بوطیقای معماری (آفرینش در معماری)، جلد اول، ترجمه احمدرضا آرای، تهران: سروش.

اشتروس، کلود. لوی. (۱۳۸۵)، اسطوره و معنا، ترجمه شهرام خسروی، تهران، مرکز.

الیاده، میرچا. (۱۳۷۴)، اسطوره، رویا، راز، چاپ دوم، تهران: فکر روز.

بلک. جرمی. و گرین. آنتونی. (۱۳۸۵)، فرهنگ‌نامه

خدایان، دیوان و نمادهای بین‌النهرین باستان،

ترجمه پیمان متین، تهران: امیرکبیر.

- Manheim (trans.), New Haven and London, Yale University Press.
- (1959), *The Philosophy of Symbolic Form: vol.2, Mythical Thought*, Ralph Manheim (trans.), New Haven and London: Yale University Press, 1955.
- (1957) *The Philosophy of Symbolic Form: vol.3, The Phenomenology of Knowledge*, Ralph Manheim (trans.), New Haven and London: Yale University Press.
- Swanson, Guy. (1971), *Frameworks for Comparative Research: Structural Anthropology and the Theory of Action. In Comparative Methods In Sociology: Essays On Trends And Applications*, Ed. Ivan Vallier, HI- 202. Berkeley: University Of California Press.
- www.mysticmasque.com
- عینی فر، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مورتگات، آنتوان. (۱۳۸۵)، *هنر میان رودان باستان؛ هنر کلاسیک خاور نزدیک*، ترجمه زهرا باستی و محمدرحیم صراف، تهران: سمت.
- موقن، یدالله. (۱۳۸۹)، *ارنست کاسیرر؛ فیلسوف فرهنگ*، چاپ اول، تهران: انتشارات دفتر پژوهش های فرهنگی.
- Cassirer, Ernst. (1946), *Language and Myth*, Susanne K., Langer (trans.), New York, Dover Publication.
- (1953), *The Philosophy of Symbolic Forms: Vol.1, Language*, Ralph

پی‌نوشت‌ها

۱. مقصود از «عقل» مرتبه‌ای از وجود انسان و قوه‌ای برای تجرید، تفکیک، تحلیل و انتزاع است که باعث می‌شود وی پدیده‌ها و امور را ادراک کند و درباره آنها حقایق را استنتاج کند.
۲. شایگان اسطوره، فلسفه و علم را سه پویه از مسیر اندیشه‌ای انسان معرفی کرده است (شایگان، ۱۳۷۱)
۳. کاسیرر در جلد دوم *فلسفه صورت‌های سمبلیک* برای تفهیم فرم آگاهی اسطوره‌ای، ویژگی‌های آن را با شناخت علمی قیاس می‌کند.
۴. متافیزیک با ناشناخته‌ها سروکار دارد. متافیزیک به تعمق و تأمل در آنچه فراسوی قلمرو فیزیکی و ورای ادراک علمی و مرزهای منطقی باشد می‌پردازد. موضوع اصلی متافیزیک مفاهیمی مانند «بی‌کرانگی» و «خدا» است (آنتونیداس، ۱۳۸۱: ۹۶).
۵. عالی‌ترین دستاورد تفکر اسطوره‌ای در این زمینه در ساختار جهان‌بینی طالع‌بینی متجلی است (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۴۹).
۶. همچنان که شناخت انسان از ماهیت اسطوره‌ای خود به شناختی عقلانی و تئوریک پیشرفت می‌کند، کیفیات صرفاً شهودی این واسطه‌های ادراکی یعنی فضا و زمان و عدد نیز بیش از پیش رنگ می‌بازد و آنها کمتر به معنای محتویات ملموس آگاهی نمایان می‌شوند؛ بلکه بیشتر به صورت دستگاه کلی مختصات درمی‌آیند؛ تا حدی که در فضای هندسی محض، عدد حساب محض و زمان مکانیک استدلالی، به معنایی قالب‌های اساسی آگاهی تئوریک هستند، آنها الگوی منطقی‌ای را تشکیل می‌دهند که میان امر حسی جزئی با قانون کلی اندیشه یعنی قانون کلی فهم نظری میانجی و واسطه می‌شوند (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۴۹).
۷. تقابل میان مقدس و نامقدس در اسطوره، تقابلی محدود و خاص نیست؛ بلکه تقابلی حقیقتاً جهانگیر است (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۵۰).
۸. کاسیرر معتقد است که هرگونه تفکیک و مفصل‌بندی در درون فضای اسطوره‌ای، به‌منزله یک کل، با تقابل روشنی و تاریکی ارتباط دارد. تحول احساس اسطوره‌ای از فضا همیشه با درک متقابل روز و شب، و روشنی و تاریکی شروع می‌شود. می‌توان نیرویی را که این تقابل بر آگاهی اسطوره‌ای می‌گذارد تا دین‌های بسیار عالی و پیشرفته دنبال کرد. در افسانه بابلی آفرینش، جهان بر اثر نبرد مردوخ (خدای خورشید بامدادان و خورشید بهاران) با تیامت (مظهر تاریکی و آشفتگی) پا به عرصه وجود می‌گذارد. تقابل روشنی و تاریکی، تقابل شب و روز، در پیشرفت بعدی اندیشه اسطوره‌ای نیز همچنان مضمونی زنده و پایدار باقی مانده است. درک فزاینده اختلاف روز و شب، روشنی و تاریکی، درونی‌ترین نیروی پیش‌برنده فرهنگ بشری است (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۷۰-۱۶۸).
۹. درحقیقت، تأثیر و پیروزی تاریخی مسیحیت به‌طور تنگاتنگ به توانایی‌اش در جذب و تغییر شکل دادن برداشت‌های کیش‌های شرک‌آمیز پرستش خورشید و روشنی وابسته بود.

- ^{۱۰}. به نظر می‌رسد این شکل شناختی فاقد خط ممیزی میان تصور و واقعیت است.
- ^{۱۱}. عمل اساسی حصرکردن که از طریق آن اندازه ملک تثبیت می‌شود، نخست به معنای حقوقی و دینی برقرار شده و در همه جا با مختصات قدسی فضا مرتبط بوده است.
- ^{۱۲}. این مفهوم در وهله نخست به محوطه مقدسی اطلاق می‌شد که به خدا تعلق داشت و یا وقف او شده بود. سپس این واژه به هر قطعه زمینی که مرزبندی شده بود یا هر مزرعه یا باغ میوه‌ای که حدود و ثغورش مشخص شده بود و به ایزد و پهلوانی تعلق داشت، اطلاق می‌شد (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۷۳).
- ^{۱۳}. در یکی از نیاپش‌ها در کتاب «ریگ ودا» توصیف می‌کند که جهان چگونه از کالبد انسان یعنی پوروشا ساخته شده است: از دهان پوروشا برهمن و از بازوانش راجنیه (جنگجو)، از ران هایش ویشیه (پیشه ور و کشاورز)، از پاهایش سودرا (طبقه زحمتکش) ساخته شدند. از روح او ماه تولد یافت و از چشمش آفتاب، از دهانش ایندرا و آگنی پیدا شدند و از نفس او باد پدید آمد. از ناف او فلک و از کاسه سرش عرش و از پای او زمین و از گوش او چهار گوشه جهان ساخته شدند (ریگ ودا، ۱۳۷۲).
- ^{۱۴}. البته در اندیشه تئوریک و عقلانی امروز نیز فقط زمانی مناطق خاص و جهت‌های ویژه‌ای در فضا از یکدیگر متمایز می‌شوند که آنها را با بعضی تمایزات مادی اندام‌های انسانی مرتبط و مقایسه کنیم. به نظر می‌رسد تمامی پیشرفت در علم فیزیک در همین راستا قرار دارد که بقایای تصورات «انسان‌پندارانه» را در بینش علم فیزیک درباره جهان از میان ببرد.
- ^{۱۵}. استعاره مفهومی کمکی است که برای رساندن مفاهیم سخت و دیرپای از جهان هستی استفاده می‌شود. هم اسطوره و هم فلسفه، زبانی استعاری دارند که جهان بیرون ذهن را با کمک استعاره به جهان ذهنی تقلیل می‌دهند تا آن را قابل فهم کنند.
- ^{۱۶}. بهترین مرجع برای مطالعه تقدس و استعاره‌های معنوی مرتبط به آن، کتاب «مقدس و نامقدس» (The Sacred and the Profane) اثر میرچا الیاده (Mirecea Eliade) است.